

نقدی بر مقاله «فعل مرکب در زبان فارسی» از دکتر محمد دبیر مقدم

مجله زبان‌شناسی، شماره اول و دوم، سال دوازدهم (تاریخ انتشار: آذر ۱۳۷۶)، صفحه ۴۶-۲

Parvis Alborzi

دکتر پرویز البرزی ورکی^۱، عضو هیئت علمی دانشکده زبانهای خارجی (دانشگاه تهران)

Abstract:

The present paper proposes a framework for dealing with Persian compound verbs and illustrates the application of this framework. The purpose of the study is to show that Mr. Mohammad Dabir-Moghaddam, in his article "*Compound Verbs in Persian*", is not right in his classification of Persian compound verbs under two types ("combination" and "incorporation"), published in "*Majalle-ye Zabânshenâsi*" (Vol. 12, NO. 1 & 2, 1995, Pp. 2-46). With regard to Persian compound verbs, I would like to have a closer look at them according to three main aspects. The first aspect deals with problems of the proper definition of compound verbs and the notion "auxiliary", the second concerns the internal constituent structure of compound verbs the third being an attempt at a modern method. The verbal parts of Persian compound verbs may be defined as linguistic items located along the grammaticalization chain extending from full verb (e.g. the item *xordan* 'to eat' in *qazâ xordan* 'to eat food') to functional verb (e.g. the item *xordan* 'to eat' in *qasam xordan* 'to swear').

علیرغم اینکه نویسنده محترم در پانویس اولین صفحه مقاله خود متذکر شده که متن پیش‌نویس آن بصورت سخنرانی در چندین کنفرانس در داخل و خارج از کشور مطرح گشته

و همچنین اظهار نموده که از نظرات اصلاحی شرکت کنندگان در کنفرانسهای مربوطه جهت تکمیل مقاله بهره گرفته، متأسفانه نارساییهای بنیادینی در جای جای مقاله به چشم می خورد. از این جهت نکاتی چند ضروری به نظر می رسد.

در آغاز پیشنهاد می کنم که وقتی اصطلاحات فنی زبانشناختی را برای خواننده فارسی زبان معرفی می کنیم، لازم است تعریفی جامع هم از آنها عرضه نماییم تا احیاناً ابهامی برای خواننده پدید نیاید. از آنجا که اصطلاحات فنی دستور هر زبان بیشتر خاص خود آن زبان هستند، لذا مفاهیمی که دیگران بکار می برند الزاماً همانهایی نیستند که ما در زبان فارسی بکار می گیریم. مگر نه اینکه بین ذهنیتهای سخنگویان دو زبان مفروض لزوماً رابطه یک به یک وجود ندارد. برای مثال، اگر مفهوم "incorporation" را در زبان فارسی بکار ببریم، ضروری است ابتدا تعریف دیگری غیر از آنچه که در منابع انگلیسی زبان راجع به بعضی از زبانهای بومیان آمریکا بکار می رود، بدست دهیم.

در این نوشته ابتدا در رابطه با موضوع مورد نقد مفاهیمی را تعریف نموده و در ضمن توصیف یا بدنبال آن نقصهای اساسی و اشکالات جزئی مقاله بررسی می شود. در پایان سعی خواهد شد تا نظریه ای جامع جهت تحقیقات آتی نسبت به موضوع مورد بحث ارائه شود.

نویسنده مقاله در صفحه ۲۷، برای «عجین شدن» اصطلاحات «در هم تنیدن» و «به هم بافتن» را به نقل از منابع ثانویه بکار می برد. عجین شدن اسم با فعل را معمولاً "incorporation" می گویند. اصولاً هرگاه اسمی با یک فعل عجین گردد، قاعدتاً اسم مربوطه در اصل نقش مفعول را عهده دار بوده است. در زبان فارسی مفهوم "incorporation"، که نویسنده برایش معادل «انضمام» را برمی گزیند، در مفهوم خاص وجود ندارد، زیرا در این زبان انضمام آوایی با عنصر واژگانی فعل صورت نمی گیرد (بنگرید به سطور بعد)، اما انضمام به مفهوم عام در زبان فارسی مشهود است.

در زبان فارسی هر چه مفعولی کمتر معرفه باشد و کمتر مشخص باشد، بیشتر استعداد فرایند انضمام را داراست. به عنوان مثال، در ساخت «نان خرید»، مفهوم «نان» ممکن است به هر نوع نانی، مانند بربری، لواش، سنگک و غیره قابل دلالت باشد. «نان» در اینجا هم غیرارجاعی و هم دارای ویژگی عام است، یعنی اسم جنس؛ اما در جمله «نان را خرید»، نوع

نان معین و مشخص است، مثلاً، نان بربری. در هر حال از انضمام مفعول و فعل متعدی دو نتیجه کاملاً متفاوت قابل حصول است:

۱- ماحصل پیوند فعل متعدی و مفعول ممکن است در زبان فارسی فعل لازم باشد. در اینجا ظرفیت مفعول از طریق فرآیند انضمام سیر و اشباع می‌شود و دیگر جایی خالی برای مفعول ثانویه وجود ندارد. پس در اینگونه انضمام مفعول، با «اشباع ظرفیت» مواجه هستیم. به بیانی دیگر، بر اثر فرآیند انضمام تنها نقش نحوی تغییر می‌کند، بدون آنکه واحد واژگانی جدیدی با معنای یکپارچه پدید آید. برای مثال، «خوردن» به تنهایی فعل متعدی است، اما «غذا خوردن» گزاره مرکب لازم (جهت تعریف بنگرید به سطور بعد) است.

۲- ماحصل پیوند فعل متعدی و مفعول ممکن است در زبان فارسی فعل متعدی باشد. در اینجا ظرفیت مفعول اگرچه در وهله نخست اشباع می‌شود اما واحد واژگانی جدیدی، در ساخت بالاتر، با معنایی یکدست پدید می‌آید و این سازه فعلی جدید، به نوبه خود، می‌تواند دوباره متعدی باشد و مفعول دیگری بصورت مفعول ثانویه بپذیرد. در اینگونه انضمام مفعول، با فرآیند محدودکننده‌ای مواجه هستیم، یعنی مفعول منحصرأ معنای فعل را محدود می‌کند، بدون اینکه هیچ‌گونه تأثیر نحوی بر وضعیت ماحصل «فعل + مفعول» گذاشته شود. در این مورد، بر اثر انضمام یک نوع مکانیسم واژه‌سازی مطرح است، زیرا واحد واژگانی جدیدی با معنای واحد پدید می‌آید، بدون اینکه نقش نحوی آن تغییر کند. به عنوان مثال، «کشیدن» به تنهایی فعل متعدی است و «اتو کشیدن» هم یک گزاره مرکب متعدی است.

عنوان مقاله «فعل مرکب» که معادل فارسی برای اصطلاح "compound verb" است، گویا به نظر نمی‌رسد، همچنین است در خصوص اصطلاحاتی چون "phraseologic verbs"، "periphrastic verbs" و "verbal expressions"، زیرا اصطلاح «فعل مرکب» این شبهه را در ذهن تداعی می‌کند که احیاناً دو فعل در «ترکیب» یا در «انضمام» شرکت دارند. از این جهت پیشنهاد می‌شود به جای «فعل مرکب» اصطلاح «گزاره مرکب» (complex predicate) بکار گرفته شود که رساتر است. لذا در فرازهای بعدی منظور از گزاره^۳ مرکب همان فعل مرکب است.

در زبان فارسی، یک جزء فعلی ممکن است در پیوند با یک جزء غیر فعلی (اسم،

صفت اسنادی، قید، گروه حرف اضافه‌ای و ادات) تشکیل گزاره مرکب دهد (برای مثال، بنگرید به ژیلبرلازار ۱۹۹۲: ۳۰۱-۲۹۴). از جمله، گزاره‌های مرکبی هم وجود دارند که اجزاء اسمی آنها با یک حرف اضافه پیوند می‌خورند. مانند «به سر بردن» و «بر دل نشستن»، یعنی یک گروه حرف اضافه‌ای در جایگاه جزء غیرفعلی گزاره مرکب. همینطور گزاره‌های مرکبی هم وجود دارند که اجزاء غیرفعلی آنها ادات هستند، مانند عنصر «بر» در گزاره مرکب «برخاستن».

به نظر می‌رسد که جزء فعلی در حکم «نقش نما» به مفهوم عام باشد. همانطوریکه حروف اضافه نقش نما هستند («نقش نماهای حرف اضافه‌ای») تا اسم را به صورت مفعول در آورند یا حالت را برای اسم تعیین کنند، مانند «حسن را»، «به حسن»، اجزاء فعلی گزاره‌های مرکب هم «نقش نماهای فعلی» هستند و وظیفه دارند تا اجزاء اسمی خود را به معنای فعلی در آورند. به عبارت دیگر، فعل نقش نما برای تحقق یا تجلی فرآیند «عمل» جزء غیرفعلی وارد صحنه می‌شود تا جزء اسمی را به عمل وادارد. در این صورت نقش نماهای فعلی همانند سایر نقش نماها در شالوده ذهنی جزء «فرازبان» هستند. فعلهای کمکی و فعلهای کمکی وجهی زیرمجموعه‌های فعلهای نقش نما (در مفهوم عام) هستند، زیرا هر دوی آنها ضرورتاً با فعل دیگری در جمله تجلی می‌یابند. از این جهت فرق است بین فعلهای کمکی یا فعلهای کمکی وجهی و اجزاء فعلی گزاره‌های مرکب.

ساخت گزاره مرکب در زبان فارسی زیاباست، یعنی تعداد گزاره‌های مرکب خیلی زیاد است، در حالیکه تعداد اجزاء فعلی آنها بسیار محدود است. جزء غیرفعلی ممکن است دارای وابسته پسین باشد، مانند عناصر وصفی (اسم یا صفت)، پسوند ضمیری غیرفعلی (خواه محدودکننده ملکی، خواه پسوند ضمیری مفعول مستقیم)، محدودکننده نامعین، مفعول غیر مستقیم، گروه حرف اضافه‌ای و غیره. پس ممکن است جزء غیرفعلی عنصر وصفی و محدودکننده، یا هر یک از این دو را به تنهایی به صورت وابسته پسین به همراه داشته باشد.

در گزاره‌های مرکبی که جزء غیرفعلی آنها اسم است دست کم دو نوع گزاره مرکب، به اعتبار نوع پیوند (یعنی وضعیت وازگانی جزء فعلی)، از هم قابل تمیز می‌باشند: گزاره مرکب ترکیبی و گزاره مرکب انضمامی. در فرآیند ترکیب، جزء فعلی گزاره مرکب معنای وازگانی

خود را کاملاً از دست می دهد، مانند «خوردن» در گزاره مرکب «قسم خوردن». حاصل این فرآیند گزاره مرکبی است که جزء فعلی آن صرفاً دارای یک نقش دستوری است. بدین سبب می توان در ترکیب، جزء فعلی گزاره مرکب را «فعل نقش نمای خاص» نامید. اما در فرآیند انضمام جزء فعلی گزاره مرکب معنای اصلی خود را کاملاً حفظ می کند، مانند «خوردن» در گزاره مرکب «غذا خوردن».

برخلاف آنچه ادعا می شود، ملاکهایی وجود دارند که می توان گزاره مرکبی که از طریق فرآیند انضمام ساخته شده از گزاره مرکبی که از طریق فرآیند ترکیب ساخته شده، بازشناخت. این استدلالها نیز در تضاد می باشد با آنچه در صفحات ۳۷، سطرهای نه و ده، و ۳۸، سطرهای اول و دوم، از مقاله مورد بحث در خصوص رفتار مشابه گزاره های مرکب ترکیبی و انضمامی، بر حسب «گسستگی» اجزاء تشکیل دهنده آنها، مطرح می شود:

در ترکیب، جزء اسمی گزاره مرکب نمی تواند هسته جمله موصولی واقع شود و جزء فعلی هم نمی تواند به گزاره جمله موصولی بدل گردد به نحوی که هسته جمله مربوطه جزء اسمی گزاره مرکب باشد، مانند * «حرف که زد»، اما «نامه که نوشت». در ترکیب، جزء اسمی نمی تواند به فاعل جمله مجهول تبدیل شود، مانند * «گول زدن»، اما «غذا خورده شد». در ترکیب، جزء اسمی نمی تواند نشانه جمع بپذیرد، مانند * «جاروها کرد»، اما «نامه ها نوشت». در ترکیب، بعد از جزء اسمی، عنصر «را» نمی تواند اضافه شود، مانند * «جارو را کرد»، اما «جارو را کردم»، اما «غذا را خوردم». در ترکیب، بین دو جزء گزاره مرکب صفت اسنادی به کار نمی رود، مانند * «زمین سخت خورد»، اما «غذا خوب خورد». بنابراین جزء اسمی این نوع گزاره ها نمی توانند صفتی را بصورت اسنادی بپذیرد.

هم در ترکیب و هم در انضمام، به استثنای موارد معدودی این نکات صادق است: پسوندهای ضمیری غیرفعلی می توانند به جزء غیرفعلی گزاره مرکب افزوده شوند، مانند «جارویش کرد»، «غذایش داد» و غیره. چه در ترکیب و چه در انضمام، جزء اسمی می تواند صفت وصفی (یا مضاف الیه) بپذیرد، مانند «حرف بدی زد»، «غذای خوبی خورد» و غیره. در هر دو مورد تکواژ نکره می تواند به جزء اسمی افزوده شود، مانند «حرفی زد»، «غذایی خورد» و غیره.

در صفحه ۲۶، از سطر نهم و نیز در سه سطر پایانی، باور نویسنده مقاله، مبنی بر اینکه

«معادل غیرمتضم» ساختی که از طریق فرآیند انضمام حاصل می‌شود (یعنی مفعول نشاندار با «را» و فعل) هر کدام به دو سطح متفاوت کاربرد شناختی تعلق دارند، الزاماً قابل قبول نیست، زیرا ممکن است مثلاً ساخت «غذا را خورد» بطور واحد و یکجا در یک سطح جای گیرد.

در اینجا می‌توان استدلال مربوطه را در ساختی بالاتر اینگونه مورد بررسی قرار داد: اصولاً مفعولهای منضم شده بیش از همه با ملاکهای کاربردشناختی قابل توجیه است. منطقی‌تر آن بود که این ملاکها به عنوان «شواهد کاربردشناختی» در کنار سایر شواهد برای اثبات ادعای مورد نظر نویسنده، از صفحه ۳۳ مقاله، مورد بحث قرار می‌گرفت. فرآیند انضمام دو جزء گزاره مرکب را ناگزیر می‌سازد تا هر دو با هم در یک کفه ترازوی کاربردشناختی جای گیرند، یعنی اسم منضم شده و فعل با هم صرفاً در یکی از دو سطح (مبتدا یا خبر) تجلی یابند، و آنهم نوعاً در سطح «خبر». به عبارت دیگر، مفعولهایی که با فعل یک سازه کاربردشناختی تشکیل می‌دهند به انضمام گرایش دارند. از چانه‌ی، جزء اسمی در گزاره مرکب متعدی را می‌توان «مفعول درونی» تصور کرد و مفعول یک چنین گزاره مرکبی را «مفعول بیرونی». به بیانی دقیق‌تر، مفعول بیرونی همانند هر مفعول دیگری دارای یک ساخت فعلی متعدی است که در اغلب بافتها با عنصر «را» تجلی می‌یابد. از جانب دیگر، اولین تحدید جزء فعلی توسط یک مفهوم اسمی شده حاصل می‌شود که در بیشتر موارد مصدر عربی است. ماحصل این تحدید اولیه یک سازه کاربردشناختی را تشکیل می‌دهد که ضرورتاً یکپارچه است، یعنی یک واحد کاربردشناختی غیرقابل تفکیکی را می‌سازد. در وهله بعد بر روی این ساخت جدید رابطه متعددی اصلی بنا می‌شود. مفعول خارجی به فعل گزاره مرکب وابسته است، مانند «این کار را» در ساخت «این کار را جرأت نداشت». اما ممکن است به صورت مضاف‌الیه صرفاً به جزء اسمی وابسته شود، مانند «این کار» در ساخت «جرأت این کار را نداشت». در مورد اخیر، تکواژ دستوری «را» دیگر به مفعول بیرونی ارتباط ندارد، بلکه به مفعول درونی تعلق دارد. مفعول بیرونی، به صورت مضاف‌الیه، حوزه معنایی مفعول درونی را محدود می‌کند و نیز به رفع همجواری مستقیم فعل و مفعول درونی می‌انجامد. یک چنین ساختی، برخلاف آنچه در صفحه ۲۶ مقاله مورد بحث ادعا شده است، نیز امکان‌پذیر است. یعنی مفعول درونی در گزاره مرکب و وابسته آن

(مفعول بیرونی به صورت مضاف‌الیه) منحصرأً یک سازه کاربردشناختی واحدی را تشکیل می‌دهند. همچنین در خصوص گزاره‌های مرکبی که الزاماً یک گروه حرف اضافه‌ای می‌طلبند، مانند «به خانه داخل شد»، و یا گزاره‌های مرکب متعدی که جزء فعلی آنها را افعال لازم تشکیل می‌دهند، مانند «کشتی را سوار شد»، ممکن است این پدیده صادق باشد. مانند «داخل خانه شد» یا «سوار کشتی شد». اما در مواردی که ایجاد یک چنین رفع همجواری میسر نباشد، بدین معنا که هر یک از عناصر تشکیل دهنده به سازه‌های کاربردشناختی متفاوتی تعلق داشته باشند، هر یک از دو مفعول درونی و بیرونی در سطوح مختلف کاربردشناختی جای می‌گیرند.

در صفحه ۲۳، مربوط به مبحث ترکیب «قید و فعل»، اظهاراتی کاملاً مغشوش عنوان شده است. آنچه را که «قید» نامیده شده، و در پانویس هم سعی شده تا برای این نامگذاری توجیهی معناشناختی ارائه شود، علمی و منطقی به نظر نمی‌رسد. «قید» برچسبی است که ریشه در دستور سنتی دارد. این نامگذاری در مورد ادعای نویسنده از دیدگاه زبان‌شناسی جدید مردود است. اما چنانچه منظور نویسنده این باشد که اجزاء مربوطه نقش قید را به عهده دارند، موضوع بحث دیگری را تشکیل می‌دهد. در هر حال در فهرست ترکیب به اصطلاح «قید و فعل» هیچگونه یکپارچگی و هماهنگی وجود ندارد. به طور شاهد، در دو مثال اول، گزاره‌های مرکب «برانداختن» و «پس دادن»، اجزاء غیر فعلی «بر» و «پس» هرگز به یک مقوله دستوری واحد تعلق ندارند و هیچکدام هم قید نیستند: عنصر «بر» در گزاره مرکب اول جزء ادات است و عنصر «پس» در گزاره مرکب دوم جزء طبقه اسم به‌شمار می‌رود. استدلال مربوطه و نیز تفاوت بین این دو گروه گزاره مرکب به این شرح است:

۱- ادات فعلی، مانند جزء «در» در گزاره‌های مرکب «در گذشتن» و «درافتادن» و جزء «بر» در گزاره‌های مرکب «برخاستن» و «برانداختن»، که در اصل حروف اضافه محسوب می‌شده‌اند، نمی‌توانند هیچگونه گسترشی داشته باشند، یعنی هیچگونه وابسته‌ای بعد از آنها بکار نمی‌رود. لازم به یادآوری است که ادات فعلی ویژگیهای حرف اضافه‌ای خود را از دست داده‌اند: آنها می‌توانند محملی برای تکیه اصلی یا تکیه تقابلی جمله باشند، برای مثال در جمله «برمی‌گردیم» (*ba'r migardim*) عنصر «بر» دارای تکیه است، در حالیکه حروف اضافه (در زبان فارسی) نمی‌توانند این دو نوع تکیه را حمل کنند، برای مثال، عنصر «بر» در

جمله «بر دل نشست» (*bar de'l nešast*) بدون تکیه است. تکواژ نفی و تکواژ ناقص ساز، وابسته‌های پیشین جزء فعلی هستند، یعنی جزء گسترش ادات به شمار نمی‌روند، همچنین است در خصوص پسوند ضمیری. بنابراین عنصر «بر» خود قابل گسترش نیست. وابسته‌هایی چون «می»، «ن-»، و «ش» در گزاره‌های مرکب «برمی انداخت»، «برنیانداخت» و «برانداختش»، گسترشهای «انداختن» به شمار می‌آیند و نه «بر». اما در گزاره‌های مرکبی که جزء غیرفعلی آنها را واژه‌هایی مثل «پس»، «پیش»، «بالا» و غیره به عهده دارند، چنین اجزاء غیرفعلی قابل گسترش هستند، مانند «پسش داد».

۲- پیشوند التزامی و امری قبل از فعل گزاره مرکبی که جزء غیرفعلی آن ادات باشد ظاهر نمی‌شود، مانند * «بریانداز»، * «دریگذر»، * «دریگذشت» و غیره، اما این پیشوند در گزاره مرکبی که جزء غیرفعلی آن مثلاً «پس» باشد می‌تواند بکار رود، مانند «پس بده».

۳- قلب نحوی در مورد گزاره‌های مرکبی مانند «پس داد» قابل اجراست: «داد پس». اما در مورد ادات گزاره مرکب فرآیند قلب نافرجام می‌ماند، مثلاً در مورد گزاره مرکب «برانداخت»، فرآیند قلب غیرقابل اجراست: * «انداخت بر».

واژه‌های اشاره‌ای (*deictic*)، مانند «بالا»، «پس»، «پیش» و «پس»، هرگاه با فعلهای حرکتی هم‌نشین شوند، جهت عمل فعل را (دقیقاً) مشخص می‌کنند، مانند «بالا رفتن»، «پیش بردن»، و «پس کشیدن». به بیانی دیگر، هرگاه این نوع واژه‌ها بصورت جزء غیرفعلی گزاره مرکب ظاهر شوند، نقش قیدی را به عهده می‌گیرند. با این حال، این گروه از واژه‌ها ممکن است بعد از حروف اضافه واقع شوند، مانند «به پیش»، یا بعد از ضمیر اشاره، مانند «آن بالا»، یا در مقام مضاف قرار گیرند، مانند «پس حسن»، و یا نشانه جمع بگیرند، مانند «بالاها». این گروه از واژه‌ها همچنین ممکن است گاهی قبل از حروف اضافه قرار گیرند، مانند «پس از». اگر از دیدگاه رده‌شناسی هم به این گروه از واژه‌ها بنگریم، پی خواهیم برد که آنها ویژگی اسمی داشته، به یک زیرگروه طبقه «اسم»، یعنی اسمهای مکانی، تعلق دارند: در زبانهایی همانند چینی (ماندارین) این گروه از واژه‌ها به اسمهای «ارتباطی» (*relational*) معروفند و می‌توانند در مقام هسته یک گروه اسمی واقع شوند. این گروه از واژه‌ها از دید دستورنویسان و زبان‌شناسان اروپایی ناشناخته مانده‌اند، از جمله اینکه آنها می‌توانند در شکل گروه اسمی، نقش قیدی هم داشته باشند، مانند «پیش» در جمله «حسن پیش برادرش

رفت». برای مثال، گروه اسمی زبان انگلیسی ممکن نیست نقش گروه قید مکانی را به عهده بگیرد، زیرا در این زبان، نقش قیدی بوسیله یک قید ساده و یا یک گروه حرف اضافه‌ای بیان می‌شود. اما در زبانی چون فارسی یک گروه اسمی می‌تواند نقش قید مکانی را ایفا کند، یعنی از آنجا که این جزء غیر فعلی گزاره مرکب در زبان فارسی قابل گسترش است، می‌توان آن را به عنوان گروه اسمی تلقی نمود که نقش گروه قیدی را ایفا می‌کند، مانند «خانه حاج عباس آقا» در جمله «خانه حاج عباس آقا دزد آمده است» (باطنی ۱۳۶۴: ۷۸).

همانطوریکه قبلاً اشاره شد، برخلاف اجزاء اسمی غیر مکانی و ادات گزاره مرکب، اینگونه اجزاء غیر فعلی می‌توانند بعد از فعل قرار گیرند. این نوع اسمهای مکانی اشاره‌ای می‌توانند به عنوان اجزاء گزاره مرکب با پسوندهای غیر فعلی (در نقش مفعول مستقیم) گسترش یابند، مانند «پیرو نشان کرد».^۲

تلاش نویسنده، در صفحه ۳۴ مقاله، بمنظور استنتاج ساختنوازی بودن گزاره مرکب (یعنی تعلق داشتن آن به حوزه واژگان) براساس «شواهد واجی»، از استحکام لازم برخوردار نیست. بدیهی است «مصدر» در زبان فارسی به اعتبار ویژگیهای زیرزنجیری همانند «اسم» رفتار می‌کند. از آنجا که تکیه اولیه در این زبان بر روی آخرین هجای اسم قرار می‌گیرد، مانند اسم مرکب «حسن آباد» (*hasan âbâ'd*)، در مورد مصدر هم (اعم از ساده یا مرکب) به همین صورت عمل می‌کند. اما وقتی صرف می‌شود (یعنی در جمله) وضع بگونه‌ای دیگر است و دیگر نمی‌توان از «تکیه اولیه» صحبت نمود، بلکه در اینجا «تکیه اصلی جمله» مطرح است.

از طرفی، اصولاً در جمله خبری اجزاء فعلی گزاره‌های مرکب، افعال کمکی و فعل ربط نمی‌توانند تکیه اصلی جمله (در مقابل تکیه تقابلی) را حمل نمایند، زیرا اینگونه افعال هیچگاه هسته گزاره جمله را تشکیل نمی‌دهند. از طرفی دیگر، تردیدی وجود ندارد که در همه زبانها حامل تکیه اصلی جمله «خبر» (*rheme*)، در مفهوم «پیام تازه»، است و نه «مبتدا» (*theme*). اگر به مثال‌های لمبتون (۱۹۵۳: ۹۳) هم دقت کنیم، متوجه می‌شویم جملاتی که دارای دو نقش نمای فعلی (یکی فعل کمکی و دیگری جزء فعلی گزاره مرکب) هستند، هیچکدام (از این دو) حامل تکیه نیستند، مانند «بکار خواهد برد» (*bekâr xâhad bord*)، «حرکت کرده است» (*haraka't karde ast*). لازم به ذکر است که فیراس (۱۹۷۴: ۱۳ و

۱۴) از این هم فراتر می‌رود و فعل را حوزه‌ای «انتقالی» (*transition*) بین سازه خبر و مبتدا قلمداد می‌کند که احتمالاً منظورش افعال فوق‌الذکر است. حال اگر مثالهای صفحه ۳۴ مقاله بصورت سؤالی بیان شود، آهنگ جمله خیزان می‌شود و تکیه جمله را آخرین واژه حمل می‌کند که در عین حال حامل تکیه اصلی جمله هم هست (باطنی ۱۳۶۴: ۸۵-۸۴)، مانند «دلخور کرد؟» (*delxor ka'rd*). چون در اینجا مطرح نمودن سطوح مختلف کاربرد شناختی متنفی می‌گردد. بنابراین اینگونه «شواهد واجی» (مبتنی بر اینکه گزاره‌های مرکب به اعتبار ساختوازی مرکب هستند) قابل قبول به نظر نمی‌رسند. همانطوریکه قبلاً هم اشاره شد، در زبان فارسی انضمام آوایی با عنصر فعلی صورت نمی‌گیرد. با اینحال ساختوازی بودن گزاره مرکب، از جمله بدینصورت قابل توجیه است: همانطوریکه بیان ویژگیهای نحوی از طریق ساختوازه (یعنی بوسیله تکواژهای وابسته در سطح واژه) ممکن است، عکس آن هم قاعدتاً قابل تصور است، یعنی در سطح نحو تحلیل ساختوازی صورت گیرد (تعریف اصطلاح *morphosyntax* در پانویس صفحه ۳۶ مقاله مبهم به نظر می‌رسد) و مثلاً برایش برجسب *syntagmaphology* را برگزینیم! برای مثال، در سطح نحوی «اکی کردن» تحلیل ساختوازی ارائه دهیم. آنچه بدیهی است، این است که جزء غیرفعلی به تنهایی دارای نقش نحوی نیست و تنها با جزء فعلی، یکجا در جمله ایفای نقش می‌کند.

در راستای چنین پنداری است که نویسنده در صفحه ۴۱، از سطر ۱۳، مدعی می‌شود که پیشوند منفی ساز کل گزاره مرکب را نفی می‌کند. این ادعا به‌عنوان یکی از شواهدی ذکر می‌شود که براساس آن گزاره مرکب به اعتبار «ساختوازی بودن» مرکب هستند. اما چنین استدلالی بنا به دلایل متعدد قابل قبول نیست: از یک طرف، تکواژ منفی ساز در زبان فارسی یک عنصر ساختوازی است و نه نحوی. این تکواژ یک جایگاه اجباری در آغاز فعل را اشغال می‌کند، یعنی قابل جابجایی نیست. از طرف دیگر، عنصر نفی کل جمله را نفی می‌کند و نه صرفاً گزاره مرکب را.

اصولاً مقولات فعلی، مانند تکواژهای شمار و وجه، اگرچه به فعل تام (*finite*) متصل می‌شود، ولی سیطره عملکرد آنها کل جمله را در بر می‌گیرد. افعال وجهی، مانند «باید»، نیز به همین منوال عمل می‌کنند. مع الوصف نویسنده، در سطر شانزده و هفده از همان صفحه، برای اثبات مدعای خویش از افعال وجهی هم کمک می‌گیرد. ادات وجهی (*modal*) یا قید

جمله، وجه التزامی و فعلهای وجهی، شناسه‌های وجهی هستند. هرگاه این مقولات - در اینجا بالاخص فعلهای وجهی - نظر گوینده را بیان کنند، کل جمله در سیطره آنها قرار می‌گیرد.

مجدداً برای اینکه توجیه نادرست نویسندگان بیشتر روشن شود نفی‌کننده‌های سازه‌ای (در مقابل تکواژ «ن-» که نفی‌کننده جمله است) را که منحصرأً یک سازه معین و نه کل جمله را نفی می‌کنند، بررسی می‌کنیم: بطور شاهد، گزاره مرکب «دوست داشتن» تنها وقتی می‌تواند نفی شود که نفی‌کننده‌های سازه‌ای قبل از جزء اسمی گزاره قرار گیرد، مانند «او مرا هیچ/هرگز دوست نداشت». اما اگر این نفی‌کننده‌ها بین دو جزء گزاره مرکب جای گیرند جمله مربوطه غیرقابل قبول تلقی می‌شود، مانند* «او مرا دوست/هیچ هرگز نداشت».

مطلب نادرستی به یک فرآیند زبانشناختی نسبت داده می‌شود، و آنهم بطور مکرر در صفحات ۲ و ۳۱، سطور سوم از آخر، صفحه ۳۰، از سطر نهم، و نیز در صفحه ۴۲، از سطر دوم، به بیانی گویاتر، از جمله در حساسترین معبرها یا گذرگاههای مقاله، یعنی در صفحه آغازین (بمنظور معرفی خلاصه‌ای از دستاوردهای مقاله) و در قسمت نتیجه‌گیری پایان مقاله (بمنظور بیان چکیده‌ای از مطالب مورد بحث)، مفاهیمی نادرست عنوان شده است، و حال آنکه واقعیت امر جز این است. در زیر فرازی از موارد فوق‌الذکر عیناً نقل می‌شود: «در این مقاله نشان داده شده است که در زیرمجموعه وسیعی از افعال مرکبی که به شیوه ترکیب حاصل شده‌اند جزء فعلی صورت واژی شده فعل ساده است که به‌عنوان نشانه 'نوع عمل' ایفاء نقش می‌کند.» (ص ۲، از سطر چهارم از آخر).

بدیهی است که در ترکیب اسم و فعل، جزء فعلی دستخوش فرآیند «دستوری شدگی» (*grammaticalization*)^۵ می‌شود و نه «واژگانی شدگی» (*lexicalization*)، و ماحصل این فرآیند را فعل «دستوری شده» گویند. در این ترکیب، کل گزاره مرکب (و نه فعل به تنهایی) دستخوش فرآیند «واژگانی شدگی» می‌شود. لازم به یادآوری است که اصولاً اصطلاح «واژی شدن» معادل نادرستی است. منظور از این اصطلاح چنین نیست که عنصری به واژه تبدیل شود، چون جزء اسمی یا فعلی بصورت واژه مشهود است و کماکان هم بصورت واژه باقی می‌ماند، بلکه منظور این است که عنصر مربوطه به واحدی «واژگانی» (*lexical*) بدل شود. بهتر است گزاره مرکب را هم عنصر «واژگانی شده» بنامیم. همچنین در صفحه ۲،

سطر سوم از آخر، و در صفحه ۳۱، سطر سوم از آخر، اصطلاح «واژی شده» معادل نادرستی است.

اصطلاح «دستوری شدگی» را برای اولین بار آنتوان میه (Antoine Meillet) در زبان‌شناسی بکار برد. «دستوری شدگی» یک فرآیند تغییر زبان است، بگونه‌ای که در جریان آن یک واحد واژگانی رفته رفته نقش یک مقوله دستوری را به عهده می‌گیرد. همچنین به اعتبار معناشناختی طی فرآیند «دستوری شدگی» به مرور معنای واژگانی به معنای دستوری بدل می‌شود، و این معنای دستوری محتوای خود را از عناصر زبانی پیرامون خود می‌گزیند. فرآیند «دستوری شدگی» را می‌توان مدرج تلقی نمود، یعنی دارای کمیت بیشتر یا کمتر. به عنوان مثال، درجه فرآیند «دستوری شدگی» عنصر «خواستن» در جمله «خواهد آمد» بیشتر است تا در «می خواهد بیاید». برای توضیح بیشتر در پایان همین سطور مجدداً به مقوله «دستوری شدگی» می‌پردازیم.

اما «واژگانی شدگی»، به اعتبار در زمانی، فرآیندی است که در جریان آن رشته‌ای تکواژ یا واژه به یک واحد واژگانی بدل می‌شود، بطوریکه معنای کل این واحد واژگانی از معنای تک تک اجزاء تشکیل‌دهنده آن استنتاج نشود. به نظر می‌رسد، «واژگانی شدگی» از جمله شامل آن دسته از گزاره‌های مرکب می‌شود، یا «دستوری شدگی» از جمله آن دسته از اجزاء فعلی گزاره‌های مرکب را در بر می‌گیرد، که در جاهای مختلف مقاله مورد بحث به عنوان کاربرد «استعاری» یا «بسط استعاری»، مانند «به دنیا آمدن» و «غوطه خوردن»، نامگذاری شده است: در صفحات ۲۲، سطر هفتم از آخر (راجع به ترکیب گروه حرف اضافه‌ای و فعل)، ۲۹، سطر شانزدهم، ۳۲، سطر چهاردهم، ۴۲، سطر پنجم (درخصوص گزاره مرکب ترکیبی)، و نیز در صفحه ۴۳، سطر یازدهم. پس بجای بکارگیری اصطلاحات مذکور می‌توان برای توصیف و توجیه گزاره‌های مرکبی که جزء غیرفعلی آنها معنای اولیه خود را از دست داده‌اند، از مفاهیم «واژگانی شدگی» یا «دستوری شدگی» استفاده کرد.

چنانچه گفته شد، اگر جزء فعلی گزاره مرکبی «دستوری شده» باشد، کل گزاره مرکب «واژگانی شده» است. در چنین گزاره‌های مرکبی، تکواژ دستوری «را» نمی‌تواند بین دو جزء گنجانده شود، جزء اسمی نمی‌تواند نشانه جمع بپذیرد، یا بین دو جزء گزاره نمی‌تواند صفتی به صورت اسنادی افزوده شود. بنابراین یک رفتار واژگانی خاص به بعضی از

محدودیت‌های نحوی منجر می‌شود.

مضافاً مطلب مبهمی که ترجمه‌گون و نامفهوم بنظر می‌رسد در صفحات مختلف مقاله بیان شده است: در صفحه ۲ (معبر حساس مقاله)، سطر دوم از آخر، تکرار آن در صفحه ۳۰، سطر دهم و یازدهم، و مطرح نمودن همان مطلب برای بار سوم در صفحه ۳۲، سطرهای نهم و دهم. از طرفی، اگر منظور از «نمود» همان (aspect) باشد، همین جا پیشنهاد می‌کنم که بهترین معادل این اصطلاح، «شیوه نگرش» (یا «جنبه») است که در برابر اصطلاح دیگری به نام «شیوه عمل» (manner of action) در مقاله مربوطه مورد بحث قرار می‌گیرد. از طرفی دیگر، «شیوه نگرش» و «شیوه عمل» هر دو جزء مقولات فعلی هستند؛ اما با هم فرق دارند: «شیوه عمل» مبتنی بر جنبه‌های محتوایی یا بر ساختار زمانی معانی فعل می‌باشد، و مهمترین ملاکهای شناخت آن عبارتند از: وضعیتهای «ایستا»، مانند «داشتن»، در مقابل حوادث «پویا»، مانند «زدن»؛ «تداومی»، مانند «خوایدن»، در مقابل «غیرتداومی» («آغازی»، مانند «حرکت کردن»؛ «پایانی»، مانند «مردن»، و «لحظه‌ای»، مانند «ترکیدن») و غیره. کلیه این مفاهیم از مقولات واژگانی هستند که بر اساس ملاکهای معناشناختی فعل طبقه‌بندی می‌شوند. پس «شیوه عمل» بصورت مقوله واژگانی در معنای فعل نهادینه شده است. برعکس، مفاهیمی چون «کامل» در مقابل «ناقص» و «استمراری» در مقابل «غیراستمراری» مقولات دستوری هستند که برچسب «شیوه نگرش» را به خود اختصاص می‌دهند. گفتنی است که «شیوه نگرش» در ساخت واژه زبان فارسی «دستوری شده» است. با اینحال «شیوه عمل» با مقوله فعلی «شیوه نگرش» رابطه تنگاتنگی دارد. همبستگی هر دو مقوله فعلی چنین است که ساخت فرمهای مختلف «شیوه نگرش» بوسیله «شیوه عمل» فعل، کنترل و هدایت می‌شود. به این ترتیب، مثلاً فعلهای ایستایی همچون «داشتن» دارای «شیوه نگرش» ناقص نیستند، مانند * «کتاب می‌دارم/ می‌داشتم»، یا مثلاً فعلهای لحظه‌ای را نمی‌توان با بعضی از قیدهای زمان بیان کرد، مانند * «بمب به مدت یک ساعت می‌ترکد/ منفجر می‌شود». بنابراین «شیوه عمل» مقوله‌ای «ماهیتاً نمودی» نیست، بلکه مقوله دیگری غیر از مقوله «شیوه نگرش» است. اگر منظور از نمود، در هر حال، «شیوه نگرش» هم نباشد. باز هم تعریف و توصیف صفحات فوق‌الذکر در این زمینه مبهم است. در صفحه ۳۱، سطر دوم و سوم، مطلبی مطرح و در سطر شانزدهم همان صفحه

دوباره تکرار شده است که هر دو مورد حشو است. گفتیم، «شیوه عمل» یک مقوله صرفاً فعلی است، بنابراین فقط با عنصر فعلی قابل بیان است، و این از بدیهیات است؛ زیرا مقوله غیرفعلی نمی‌تواند این پدیده را بیان کند. در این خصوص، باز هم مطلب صفحه ۴۲، سطر چهارم، حشو محض است، چونکه «شیوه عمل» همیشه و در همه جا تنها در ذات فعل نهادینه شده است. مطلبی که در صفحه ۳۱، دو سطر آخر، آورده شده حشو محض است، زیرا تمایز بین «شیوه نگرش» و «شیوه عمل» از بدیهیات زبانشناختی به شمار می‌رود، تردیدی در آن نیست، و این تفاوت برای ساختار فعلی بعضی از زبانها بسیار تعیین کننده است.

در صفحه ۱۶، از سطر بیستم، آنچه در خصوص «داشتن» از منبع ثانویه نقل شده است در چارچوب «شیوه عمل» است و نه «شیوه نگرش». از طرفی، «شیوه نگرش» مقوله‌ای دستوری است و نه واژگانی. از طرف دیگر، درست است که عنصر «داشتن» بصورت فعل ساده - به طوریکه قبلاً گفته شد - فقط دارای یکی از دو شق «شیوه نگرش» می‌باشد، مانند «داشتم»، اما * «می‌داشتم»، ولی همین عنصر بصورت جزء فعلی گزاره مرکب با جزء فعلی گزاره مرکب دیگری، مانند «کردن»، هیچگونه تقابلی ندارد، یعنی هر دو جزء «داشتن» و «کردن» می‌توانند (در گزاره‌های مرکب متفاوتی) «شیوه نگرش» ناقص یا کامل را بیان کنند. برای مثال، «خوار کردم / می‌کردم»، «خوار داشتم / می‌داشتم».

در صفحه ۱۹، نویسنده به «ترکیب» صفت و به اصطلاح «فعل کمکی» می‌پردازد. از طرفی، تنها فعل شرکت کننده در گزاره مرکب به طور ناموجه «فعل کمکی» نامیده شده، حال آنکه مفهوم این نامگذاری در صورتی منطقی می‌نمود که فعل دیگری هم به عنوان «فعل اصلی» در ترکیب حضور داشته باشد. از طرفی دیگر، فعلهای شرکت کننده در ترکیب به سه دسته تقسیم شده است، بدون اینکه برای تقسیم بندی مربوطه هر گونه ملاک زبانشناختی ذکر شده باشد. در خصوص طبقه بندی مربوطه، مفاهیم «ایستایی»، «آغازی» و «سببی» از مقولات واژگانی افعال محسوب می‌شوند، یعنی جزء مقوله «شیوه عمل» بشمار می‌روند.

در این مبحث، منظور نویسنده معلوم نیست که چرا فعل نقش نمایی چون «کردن» برچسب «سببی» گرفته است. آیا منظور «سببی» است یا «سببی ساز»؟ آیا عنصر «کردن»

همانند عنصر «دادن» و «گذاشتن» است؟ آیا «سرد کردن»، «بلند کردن»، «باز کردن» و غیره ترکیبات «سببی» هستند؟ - بدیهی است، برخلاف آندسته از فعلهای سببی (مانند «خندان»)، که مبتنی بر ساختهای ساختوازی هستند، می‌توان «دلخور کردن» را صرفاً به اعتبار معناساختی نوعی گزاره مرکب «سببی» تلقی نمود، زیرا مفعول آن به ناگزیر عنصری جاندار است. تذکر این نکته لازم است که اگر جزء غیرفعلی گزاره مرکبی صفت باشد، در مقام صفت وصفی یا به مفعول نسبت داده می‌شود (مانند، «دلخور کردن» و «باز کردن») و یا به فاعل (مانند، «دلخور شدن» و «باز شدن»).

در صفحه ۲۸، از سطر دهم، ادعا می‌شود که - بطور مثال - جزء «خوش» در ساختهایی چون «خوشم آمد» یا «خوشم می‌آید» به سبب مطابقه فعل با فاعل «به عنوان فاعل» تلقی گردد، در حالیکه واقعیت جزء این است: از طرفی، عنصر «خوش» صفت است و در خصوص مثال فوق صفت اسنادی است که هرگز نمی‌تواند نقش فاعل را به عهده بگیرد. از طرفی دیگر، اگر واژه «خواب» را هم در ساخت «خوابم آمد» فرض کنیم که اسم است و بالقوه می‌تواند فاعل یک جمله باشد، باز هم در چنین ساختهایی «خوش» یا «خواب» ابدأ نمی‌تواند (به لحاظ دستوری) نقش فاعل را به عهده بگیرند. چون ساختهای «خوشم آمد» یا «خوابم آمد» کلاً در محدوده گزاره جمله تجلی می‌یابند که بیان نهاد آنها (یعنی «من») اختیاری است. به عنوان مثال: «(من) (از آن) خوشم آمد/ می‌آید»، «(او) (از آن) خوشش آمد/ می‌آید»، «(من) خوابم می‌آید»، «(او) خوابش می‌آید» و غیره. این نوع ساختها تنها از طریق معناساختی (حالت ژرف ساختی) قابل توجیه و توصیف است (بنگرید به ویندفور ۱۹۷۹: ۲۸-۱۲۷).

در همین راستا، نسبت به انضمام فاعل به فعل در صفحه ۲۹، سطر سیزدهم، مطلبی ذکر شده که لازم به توضیح است. همانگونه که قبلاً ذکر شد، در زبان فارسی مفعول می‌تواند در فعل منضم شود؛ اما فاعل نمی‌تواند در فعل منضم شود. به عنوان مثال، در جمله «سگ آب می‌خورد»، ساخت «آب خوردن» ممکن است، اما ترکیب *«سگ خوردن» نداریم. عدم انضمام فاعل با فعل بدین سبب است که رابطه فعل با فاعل از نظر معناسازی ناپایدارتر است تا با مفعول، اگرچه فاعل از نظر نحوی - در ارتباط با مطابقت و تابعیت - بیشتر به فعل مرتبط است.

از این چند نکته اساسی که بگذریم، چندین مورد سهل‌انگاری نه چندان مهم در جای جای مقاله مورد توجه قرار می‌گیرد:

از صفحه ۱۸، نویسنده بخش جدیدی را آغاز می‌نماید، و در صدد است تحلیلی به اصطلاح «تازه» از نظام گزاره مرکب در زبان فارسی ارائه دهد: از فارسی میانه گرفته تا فارسی جدید به منابع ثانویه استناد می‌شود و آنگاه اظهار می‌دارد که دو نوع فرآیند مهم در ساختمان گزاره مرکب در زبان فارسی دخیل هستند: «ترکیب» و «انضمام». اما در این خصوص تعریفی «تازه» از این اصطلاحات بدست نمی‌دهد.

از صفحه ۲۰، در ترکیب «اسم» و «فعل»، مطالب دستور نویس خارجی «روشنگرانه» تلقی شده است؛ ولی معلوم نیست که منظور از کاربرد این اصطلاح چیست. اگر همان گفته‌های منابع ثانویه مستدل است، پس بیان «تازگی» در این مبحث چه معنایی دارد. در ترکیب «اسم» و «فعل»، ظاهراً نویسنده از پیکره زبانی خود تنها تعداد اندکی از گزاره‌های مرکب را گلچین نموده. به عنوان مثال، در شواهدی که جزء فعلی آنها «کردن» است، حدود نیمی از گزاره‌های مرکب لازم و نیمی دیگر از گزاره‌های مرکب متعدی انتخاب شده، در حالیکه بنظر می‌رسد، از تعداد کل ۵۰۳ گزاره مرکب موجود در پیکره زبانی نویسنده، گزاره‌های مرکب متعدی احتمالاً بیشتر از گزاره‌های مرکب لازم باشد. بنابراین بجا بود که در این مورد خاص - و در بقیه موارد - کل پیکره زبانی نویسنده فهرست می‌شد تا نتیجه کار تحقیق مطلوب‌تر به ثمر می‌رسید.

در طبقه‌بندی اجزاء فعلی مواردی چون «غش کردن» و «ناله کردن» در یک فهرست جای دارند که هر دو هم گزاره مرکب لازم هستند. اما تمایز این دو از نظر گسترش یا عدم گسترش جزء اسمی نادیده گرفته شده است، هر چند که نویسنده تقسیم‌بندیهای جزئی‌تر را غیر ممکن نمی‌داند. به عنوان مثال، «ناله‌ها/ناله‌ای/ناله جانسوزی کرد» در مقابل *«غش‌ها/غشی/غش سختی کرد». یا در ترکیباتی که جزء فعلی آنها «دادن» است، فرق است بین مواردی چون «امتحان دادن» و «اهمیت دادن» که هر دو گزاره مرکب لازم هستند: «امتحان را/امتحانی/امتحان خوبی داد» در مقابل *«اهمیت را/اهمیت خوبی داد».

در ضمن معلوم نیست که چرا واژه «پس» در ترکیب گزاره مرکب یکجا، در صفحه ۲۱، اسمی تلقی شده است («پس دادن/گرفتن») و در جایی دیگر، در صفحه ۲۳، تحت مبحث

به اصطلاح ترکیب «قید و فعل» در فهرست «قید» گنجانده شده است («پس دادن»). در صفحه ۲۱، آخرین سطر، «سیگار کشیدن» در لیست گزاره‌های مرکب ترکیبی گنجانده شده، در حالیکه این گزاره مرکب دارای شق غیر منضم هم می‌باشد: «سیگار را کشیدم». چنین ناهماهنگی‌ها در گزاره‌های مرکبی که جزء فعلی آنها «داشتن»، «خوردن» و غیره می‌باشد، نیز مشهود است.

در صفحه ۱۳، مثال (۱۴) بیشتر از این جهت غیر قابل قبول بنظر می‌رسد که اسمهایی همانند «نفس» یا «عقل» جزء اسمهای معنی بشمار می‌روند و نمی‌توان آنها را به صورت معین و مشخص بیان داشت. به عبارتی ساده، تکواژ دستوری «را» در هیچکدام از این ترکیبات حضور ندارد، زیرا اکثر اسمهای معنی - در نقش مفعول صریح - اصولاً این تکواژ دستوری را نمی‌پذیرند. با اینحال، هر دو مثال (۱۴) و (۱۵) «جداشدنی» هستند، بطوریکه - به منظور رفع همجواری - عناصر دیگری را می‌توان در بین این دو جزء گزاره مرکب گنجانده، مانند «او نفس عمیقی زد» یا «علی قدمی زد».

در خصوص مطلب صفحه ۱۶، سطر دوم، یک تقسیم‌بندی چندگانه از گزاره مرکب در زبان فارسی نه تنها غیر ضروری نیست، بلکه احیاناً لازم هم هست، البته در صورتیکه یک چنین تقسیم‌بندی بر حسب ملاکهای دیگری، مثلاً بر حسب بسامد گسترش جزء فعلی، تدوین گردد.

بخش دوم مقاله به «تحقیقات پیشین» درباره گزاره مرکب در زبان فارسی اختصاص داده شده. اما در این بحث ذکر منابع نسبتاً موقوت‌تری همچنان ژیلبرلازار (۱۹۹۲: ۳۰۱-۲۹۴) نادیده گرفته می‌شود.

در صفحه ۳۹، از سطر هیجدهم، نویسنده مقاله جزء اسمی گزاره‌های مرکب را - اعم از «ترکیب» و یا «انضمام» - همواره «اسم» تلقی نموده و نه «گروه اسمی». در حالیکه باطنی در این خصوص بسیار محققانه نظر می‌دهد: جزء غیر فعلی (یا متمم) در یک گزاره مرکب ممکن است هسته یک گروه اسمی واقع شود و همانند یک گروه اسمی گسترش یابد (یعنی وابسته‌ای داشته باشد). باطنی متعاقباً می‌افزاید، از این جهت است که دو جزء گزاره مرکب نمی‌تواند از نظر نوع کلمه به طبقه واحدی تعلق داشته باشد (۱۳۶۴: ۷۹). باطنی از جمله در صفحات ۷۸ الی ۸۰ به مسایل گزاره مرکب می‌پردازد. این نکته از چشم نویسنده مقاله هم

پنهان نمانده است (بنگرید به ص ۷، سطر هفدهم).

کاربرد یا بکارگیری اصطلاحات نامأنوسی - دست کم در زیانشناسی - چون «کل‌های معنایی» در صفحه ۴۱، سطر دوازدهم، و «کل‌های همبسته» در صفحات ۳۴، سطر دوم، و ۳۵، سطر سوم، درک خواننده را با دشواری مواجه می‌سازد، آنهم مخصوصاً هنگامیکه خواننده به فلسفه هم‌آشنایی نداشته باشد.

در چکیده مقاله به زبان انگلیسی (*English Abstracts*) - در پایانه مجله - ابدأ اشاره‌ای به مفاهیم کلیدی و محوری مقاله چون «واژگانی شدگی» یا «شیوه عمل» و غیره نشده است، و حال آنکه این مفاهیم در اولین صفحه مقاله (صفحه دوم مجله) جزء اصول تحقیق بیان شده‌اند.

در پایان، مشکل اساسی مقاله تنها درک نادرست نویسنده از بعضی مفاهیم زیانشناختی و عدم تسلط کامل وی در تجزیه و تحلیل دستور زبان فارسی نیست، بلکه روش تحلیل هم، به شیوه‌ای غیرمنسجم، آمیخته به نظریات گوناگونی است. به عنوان مثال، از نظریه «حاکمیت و تابعیت» (صفحه ۱۶) گرفته تا به «ایکس تیره» (صفحه ۱۸) و تا به «نقش تنا» (صفحه ۳۰)، و غیره بسط داده می‌شود، به طوری که به حضور چنین تنوعی، در مقدمه مقاله مورد بحث هم اذعان شده است.

به نظر می‌رسد، تنها توصیف منسجم و جامع از ساختمان گزاره مرکب زبان فارسی در چارچوب نظریه «دستوری شدگی» میسر است. آنچه برند هاینه (۱۹۹۳) در خصوص فعلهای کمکی (*auxiliaries*) پیشنهاد می‌کند، از دیدگاه راقم این سطور به کلیه نقش‌نماهای فعلی قابل تعمیم است. هرگاه فعلهای نقش‌نما در مفهوم عام - و در اینجا بالاخص - به صورت یک رشته فرآیند شناختی (*cognitive*) تلقی شوند، طرح مفاهیم «ترکیب» یا «انضمام» خود بخود منتفی است. فرآیند «دستوری شدگی» که یک بعد در زمانی و یک بعد همزمانی دارد، به پیدایش زنجیره‌های «دستوری شدگی» منجر می‌شود. هر یک از این زنجیره‌ها یک ساختار «واژگانی» بر روی یک قطب (مانند «خوردن» در «غذا خوردن») و یک ساختار «دستوری» در قطب دیگر (مانند «خوردن» در «زمین خوردن») دارد. بین این دو قطب مرزی مطلق وجود ندارد. به عنوان مثال، فعلهای کمکی در طی زنجیره «دستوری شدگی» از فعل واژگانی (مانند «بودن») تا به شناسه‌های دستوری زمان، شخص، شمار و

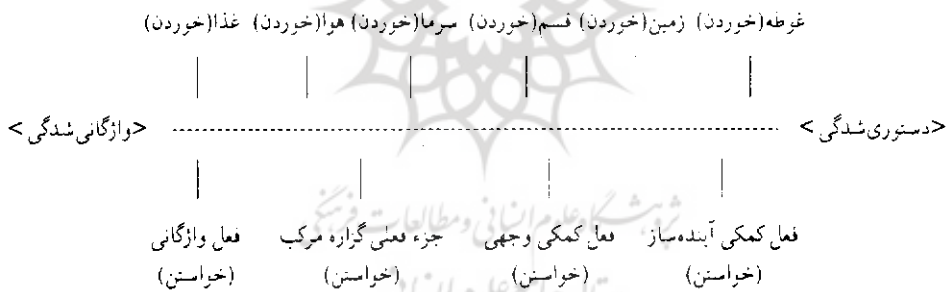
غیره (مانند «-ام» در «دیده‌ام») تکامل می‌یابند.

مفهوم زنجیره «دستوری شدگی» حدود رابطه منظم بین نقش‌ها را فراهم می‌سازد. به عنوان مثال، عنصر (*is*) در زبان انگلیسی بصورت فرمی توصیف می‌شود که به انواع کلمات متفاوتی یا به مقولات دستوری گوناگونی تعلق دارد: فعل واژگانی (مثلاً در "*he is a teacher*"), فعل کمکی استمراری (مثلاً در "*he is coming*"), فعل کمکی مجهول‌ساز (مثلاً در "*he is finished*") و فعل کمکی وجهی (مثلاً در "*he is to come*"). نظریه «دستوری شدگی» تشخیص این واقعیت را ممکن می‌سازد تا همه این کاربردها به عنوان بخشی از همان شبکه زنجیره «دستوری شدگی» توصیف شوند. این شبکه را هاینه (۱۹۹۳: ۱۳۱) «دستوری شدگی چندگانه» (*polygrammaticalization*) می‌نامد. در زبان فارسی، به عنوان مثال، می‌توان برای «دستوری شدگی چندگانه» عنصر «خواستن» را ذکر نمود که به صورت فعل واژگانی (مثلاً در «حسن مجله زبانشناسی را می‌خواهد»)، جزء فعلی گزاره مرکب (مثلاً در «حسن زن می‌خواهد»)، فعل کمکی وجهی (مثلاً در «حسن می‌خواهد برود») و فعل کمکی آینده‌ساز (مثلاً در «حسن خواهد رفت») بکار می‌رود.

از آنجا که فرآیند «دستوری شدگی» مدرج است، دیدگاه دیگری به نام نظریه «درجه‌بندی» (*gradience*) مطرح می‌شود که با مفهوم «دستوری شدگی» مرتبط است. بر اساس این نظریه هیچ‌گونه مرزی که بتواند افعال کمکی (و کلیه افعال نقش‌نما) را از افعالی اصلی جدا کند، وجود ندارد. به بیانی ساده، هر دو دسته افعال یک پیوستار (ارتباط لاینقطع) را تشکیل می‌دهند برای مثال، درجه «دستوری شدگی» فعلهای کمکی وجهی در زبان فارسی را در نظر می‌گیریم: عنصر «خواستن» کمتر از عنصر «توانستن» دستوری شده است، زیرا «توانستن» صرفاً بصورت عنصر دستوری کاربرد دارد. اما عنصر «باید» از این هر دو عنصر فعلی بیشتر «دستوری شده» است، چون - در مقایسه با هر دو - مشخصه‌های واژگانی بیشتری از «باید» سلب شده است.

لحظه‌ای که یک فعل در آستانه پذیرش یک متمم فعلی و یا اسمی قرار دارد (مانند «گذاشتن» در «او را جا گذاشتم»)، همان فعل در مرحله گذر از فعل اصلی به فعل کمکی - و یا هر گونه نقش نمای دیگر - بسر می‌برد (مانند «گذاشتن در «گذاشتم برود»). در نتیجه هر چه یک فعل کمکی وجهی - و یا هر گونه نقش نمای دیگر - در داخل یک زبان بر روی

مقیاس، نسبت به درجه نسبی «دستوری شدگی» خود در فاصله دورتر قرار داشته باشد، به واژگان نزدیکتر است. برای روشن شدن مطلب نمودار زیر پیشنهاد می‌شود: خط راستی را تصور کنیم که منتهی الیه سمت چپ (قطب چپ) آن «واژگانی شدگی» و منتهی الیه سمت راست (قطب راست) آن «دستوری شدگی» نامگذاری شود. بدیهی است که بر روی خط در فاصله بین این دو قطب می‌توان نقاط بسیاری را برای اندازه‌گیری در نظر گرفت. چنانچه اشاره شد، تکامل یک واحد زبانی از چپ به راست را فرآیند «دستوری شدگی» می‌نامند. با توجه به نمودار زیر، در پایین خط جزء فعلی «خواستن» نسبت به درجه «دستوری شدگی» خود بر روی مقیاس توزیع می‌شود. در بالای خط جزء فعلی «خوردن» در گزاره‌های مرکب متعدد، برحسب درجه «دستوری شدگی»، جایگاه خود را بر روی مقیاس می‌یابد، بگونه‌ای که از چپ به راست بر گسترش اجزاء اسمی کاسته می‌شود و در نهایت به صفر می‌رسد (مانند «غوطه خوردن»):



کتابنامه

باطنی، محمدرضا (۱۳۶۴ [۱۳۴۸]): توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی. چاپ سوم. تهران: امیر کبیر.

Alborzi Verki, Parviz (1997); Kontrastive Analyse der Wortstellung im gegenwärtigen Deutschen und Persischen. Universität Osnabrück. Dissertation. (Bd. 13, Tectum Verlag Marburg 1997)

Bossong, Georg (1985): *Empirische Universalienforschung: Differentielle Objektmarkierung in den neuiranischen Sprachen*. Tübingen: Narr.

Firbas, Jan (1974): Some aspects of the Czechoslovak approach to problems of functional sentence perspective. In: *Papers on functional sentence perspective*, ed. by F. Danes. Prague: Academia. Pp. 11-37.

Heine, Bernd (1993): *Auxiliaries: Cognitive forces and grammaticalization*. New York, Oxford: Oxford University Press.

Lambton, Ann Katherine S. (1953): *Persian Grammar*. Cambridge University Press.

Lazard, Gilbert (1992 [1957]): *Grammaire du Persan contemporain*. Translated into English (A grammar of contemporary Persian) by Shirley A. Lyon, ed. by Ehsan Yarshater (=Persian Studies Series, XIV). Costa Mesa, California: Mazda.

Meillet, Antoine (1912): *L'évolution des formes grammaticales*. In: A. Meillet: *Linguistique historique et linguistique générale*. Second edition 1921. Paris, Pp. 130/148.

Windfuhr, Gernot L. (1979): *Persian grammar: History and state of its study* (=Trends in Linguistics, State-of-the-art reports, XII). The Hague: Mouton.

۱. آقای دکتر علی افخمی با سعه صدر زحمت خواندن پیش‌نویس این نقد را تقبل کردند و تذکرات اصلاحی گوشزد نمودند. در اینجا لازم می‌دانم که از ایشان تشکر نمایم.

۲. دکتر پرویز البرزی ورکی دارای دکترای زبانشناسی همگانی از کشور آلمان می‌باشد وی هم‌اکنون به عنوان استادیار زبانشناسی گروه زبان آلمانی در دانشکده زبانهای خارجی دانشگاه تهران مشغول به کار است. نامبرده همچنین عضو نایب‌رسته در گروه زبانشناسی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران و دانشگاه تربیت مدرس و صاحب کرسی «رده‌شناسی زبان» (Language Typology) در دانشگاههای مذکور می‌باشد. نوشته زیر گوشه‌ای از تلاشهای وی به‌شمار می‌آید.

۳. منظور از «گزاره» در این نوشته ضرورتاً همان اصطلاح معمول در زبان فارسی نیست که در برابر «نهاد» قرار می‌گیرد.

۴. برای مطالعه بیشتر و جهت آشنا شدن با نقشهای دیگر این نوع از واژه‌ها مراجعه کنید به رساله دکترئی راقم این سطور.

۵. این اصطلاح با مفهوم فرآیند «دستوری بودن» (grammaticality) تفاوت دارد.

۶ «دادن» و «گذاشتن»، در کنار معنای اصلی‌شان و نیز در کنار کاربرد نقش‌نمایی‌شان (بصورت جزء فعلی گزاره مرکب)، دارای نقش «سببی‌ساز» هم هستند (مانند: «دادم آنرا انجام بدهند» و «گذاشتم برود»).



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی